

جامعه‌شناسی و روش تفسیری

دکتر سعید وصالی*

چکیده

لازمه پیشرفت در جامعه‌شناسی درک پدیده‌های اجتماعی است. از این طریق می‌توان به «تبیین علی» مبادرت ورزید و برای پدیده اجتماعی عامل یا عواملی را مورد شناسایی قرار داد. روش «تفهیمی» در فرایند استقرار عینیت، سعی در کنکاش انگیزه‌های عامل دارد تا بدان وسیله، علل واقعی افعال آدمیان را باز شناسد. در این مسیر، البته روش تفهیمی با انگیزه‌های عامل سر و کار دارد تا سرانجام به «تفسیر علی» برسد. بدین منظور، حتماً باید پیش فرض وجود داشته باشد تا برخی دیدگاه‌ها برجسته شود و عینیت حاصل آید. کنش اجتماعی و تفهیم تفسیری لزوماً مورد تدقیق قرار می‌گیرند تا جایگاه آنها در فرایند پژوهش معلوم شود. از رهگذر درک «معانی» افعال، علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی می‌توانند به قانون دست یابند و بدین ترتیب، راه آنها از علوم طبیعی جدا می‌شود.

واژگان کلیدی: علیت، معنا، تجربه، تفهیم، تفسیر، قانون، انگیزه

طرح مسئله و ضرورت

بررسی واقعیت اجتماعی مستلزم دقت است تا بدان طریق شناخت حاصل شود. برای شناخت واقعیت اجتماعی چاره‌ای جز درک آن نیست و البته چنین درکی لزوماً باید جنبه تجربی داشته باشد تا از ذهنی بودن اجتناب شود. اما پرسش اساسی همانا نزدیک ساختن دو مفهوم درک ذهنی از یک سو و عینیت از سوی دیگر است. آیا می‌توان بدون توجه به هدف و مقصد کنش‌گر، عینیت را در علوم اجتماعی مستقر کرد؟ اصولاً چه موقع می‌توانیم از تبیین علی در جریان کنش سخن بگوییم؟ یافتن پاسخ برای این قبیل سؤال‌ها از اهمیت اساسی برخوردارند و از این طریق است که علوم اجتماعی خواهد توانست به استقلال دست یابد. طرح این قبیل مسائل از حیث استقرار فاصله‌ها بین علوم اجتماعی و علوم تجربی کاملاً ضرورت دارد. بدین ترتیب، ضمن ایجاد فاصله می‌توان به اشتراکات بین علوم نیز وقوف پیدا کرد.

مقدمه

به دنبال دگرگونی‌های ژرف در جامعه جدید، جامعه‌شناسی به وجود آمد تا به مطالعه جامعه و دگرگونی‌های آن بپردازد. در این زمینه، موضوع مشاهده تجربی تفوق یافته است. لازمه مطالعات دقیق‌تر، فاصله‌گرفتن از موضوع پژوهش است تا محقق بدون پیش داوری و اعمال نظر به کار تحقیق مبادرت ورزد. حاصل یکسان‌پنداری علوم طبیعی و اجتماعی در جامعه‌شناسی از پوزیتیویسم سر برآورد که خود نتیجه تجربه‌گرایی بود. سرانجام «دورکایم» قواعدی را به عنوان روش‌چنین‌نگرشی تدوین کرده است و آن را بر کرسی تأیید نشانده؛ اما «ماکس وبر» قدری تفاوت‌ها را به دنبال خود آورد.

«ادموند هوسرل» فیلسوف آلمانی و مبدع مکتب پدیدارشناسی که استاد «وبر» بوده تأثیرات زیادی بر وی نهاده است. «ماکس وبر» همچنین تحت تأثیر «ویلهلم دیلتای» فیلسوف دیگر آلمانی بود که بین علوم «طبیعی» و «فرهنگی» تفاوت قائل بود. دوره «ماکس وبر» را می‌توان دوره مابعد تجربه‌گرایی نامید.

اهمیت آراء ماکس وبر از یک تفکیک و یک بازگشت ناشی می‌شود. بین علوم تجربی و علوم اجتماعی تفاوت وجود دارد، اما در عین حال، علوم اجتماعی نباید خود را از روش علوم تجربی بی‌بهره سازد بلکه برای تبیین پدیده اجتماعی و تاریخی باید از روش علی استفاده کند. اما همه سخن در نحوه این استفاده است.

در باره استفاده از روش علی در علوم اجتماعی سخن بسیار گفته شده است و از جمله، شخص «وبر» به تشریح این موضوع پرداخته است. پس از وبر نیز بحث در باره روش معناگرا و تفهیمی ادامه یافته و مکاتب پدیدارشناسی و روش‌شناسی مردمی در جامعه‌شناسی بسط پیدا کرده‌اند. متأسفانه در میان محققان علوم اجتماعی در ایران این روش مهجور مانده و چندان مورد عنایت قرار نگرفته است. در ایران همچنان بر روش

اثباتی تأکید می‌شود. اگر چه تمامی روش‌های علوم اجتماعی از لحاظ نظری مطرح می‌شوند اما گویی که در عمل روش‌های اثباتی از مشروعیت بیشتری برخوردارند. استفاده از روش تجربی البته با هدف دقت بیشتر در پژوهش انجام می‌شود اما آیا روش معناگرا یا تفهیمی از نائل شدن به این دقت ناتوان است؟ و آیا می‌توان با استفاده از روش‌های اثباتی به دقت لازم در پدیده‌هایی اجتماعی دست یافت؟

تفسیر علی

اگر چه، ماکس وبر جامعه‌شناسی است که سعی در طرح مطالعات اجتماعی – تاریخی دارد اما وی در فرایند این اقدام با معضل روش پژوهش رو به رو بوده است. آیا مطالعه جوامع انسانی با روش تجربی و آزمونی امکان پذیر است؟ و آیا بدون درک ماهیت پدیده‌های انسانی می‌توان مدعی پدیداری شناخت در این عرصه‌ها شد؟ اصولاً آدمی موجود پیچیده‌ای است و هر زمان ممکن است به سمت انجام اعمال گوناگون روی آورد. کاربرد قوانین متصلب و مؤکد که بخواهد همچون یک معبر گریزناپذیر و انحصاری عمل کند، سؤال برانگیز و مبهم است. در همین زمینه، عبدالکریم سروش در اثر خود به نام «درس‌هایی در فلسفه علم الاجتماع» اظهار می‌دارد که طبیعت‌گرایان قصد و نیت را به میان نمی‌آورند؛ چون معتقدند که آنان در عمل هیچ‌کاره‌اند و در این مکتب شخص مهم نیست بلکه نتیجه مهم است (سروش، ۱۳۸۵: ۳۳۹). نویسنده نتیجه می‌گیرد که طبق مکتب طبیعت‌گرایی، انسان‌ها موجودات مکانیکی‌اند که به علت‌ها پاسخ می‌دهند و نه به دلیل‌ها. از این رو است که نویسنده بیان می‌دارد که در مکتب طبیعت‌گرایی دلایل نادیده گرفته می‌شوند (همان منبع). به منظور دادن پاسخی به این معضل روش‌شناسانه، ماکس وبر علاوه بر توجه به معنای کنش انسانی، به انگیزه‌ها و مقاصدی که علت انجام کنش‌اند می‌پردازد. «تابی هوف» در اثر خود به نام «ماکس وبر و روش‌شناسی علوم اجتماعی» دیدگاه وبر را مشتمل بر عناصر ذیل می‌داند:

۱. انتقادی از محدودیت‌های تبیین «نام‌گرایانه» در علوم طبیعی؛
۲. استفاده از مدل تبیین علی در علوم اجتماعی که انگیزه‌ها را به عنوان علل مشخص می‌کند، به عوض قانون طبیعی تبیین؛
۳. الگوی تبیین علی انگیزه‌ها متضمن سه مورد است:
 - لازمه تفسیر کنش اجتماعی کشف معنی است؛
 - موضوع کشف معنی مستلزم توجه به انگیزه‌ها، مقاصد و نیات به عنوان کلید فهم معنی عمل است؛

— «قواعد بازی» و «اصول» اخلاقی و عملی به عنوان عوامل علی به «تبیین جریان» کنش اجتماعی یاری می‌رسانند؛

۴. در نتیجه موارد بالا، کشف «معنی»، یعنی «فهم» و «تفسیر»، از لحاظ منطقی (یا معرفت‌شناسی) از کشف «قوانین» و «علل» در دنیای فیزیکی متفاوت نیست؛ یعنی هر دو بر استفاده از فرضیات و ابزارهای ساخت مفاهیم متکی‌اند؛

۵. در تمامی عرصه‌های دانش، بین تجربه و دانش یک تفاوت وجود دارد؛ در نتیجه «درک مستقیم»^۱ در تکوین فرضیات در تمامی عرصه‌های دانش یکسان است؛ همین‌طور آزمون یا تأیید فرض در همه عرصه‌های دانش یکسان است (هاف،^۲ ۱۹۸۴: ۳۵).

بدین ترتیب، وبر راهی را نشان می‌دهد که به واسطه تبیین علی‌انگیزه‌ها می‌توان به فهم و تفسیر رویداد اجتماعی و تاریخی دست یافت. به علاوه، از نظر ماکس وبر حتی در علوم طبیعی نیز همین روش یعنی کشف و آشکارسازی معنی‌ساری و جاری است؛ زیرا که علوم طبیعی و اجتماعی هر دو از فرضیات و ساخت مفاهیم استفاده می‌کنند. وبر این موضوع را مطرح می‌کند که علوم اجتماعی نباید به صرف «ایده‌نگاری»^۳ تن بدهد و تدوین قانون^۴ را به علم تجربی واگذار کند؛ زیرا در علوم اجتماعی از یک طرف، به توصیف و تفسیر وقایع پرداخته می‌شود و از طرف دیگر، تلاش‌ها در جهت تدوین قانون مصروف می‌شود. علوم اجتماعی علاقه به آگاهی در باره روابط و اهمیت فرهنگی وقایع واحد و منفرد بوده و به علاوه، در صدد پی بردن به آن زمینه‌های خاص تاریخی است که واقعه مورد بحث در آن رخ داده است؛ بنابراین، به نظر ماکس وبر بی‌نظیر بودن پدیده اجتماعی است که آن را برجسته می‌سازد و نه خصایصی که در آنها با پدیده‌های دیگر سهیم است. این نکته در اندیشه ماکس وبر حائز کمال اهمیت است. بررسی یک واقعیت ناشناخته می‌تواند موجب رشد علم و آگاهی ما شود و حقایق را برملا سازد، از اینجاست که دیدگاه‌های جدید گشوده می‌شوند. این حقایق در فرهنگ‌های خاص آشکار می‌شوند و آن زمانی است که «احتمال انتساب یک واقعه معین را به علل واقعی از طریق مطالعه داده‌های تجربی برقرار سازیم و اینکه آن داده‌ها از یک نقطه‌نظر خاص گزینش شده باشند» (وبر،^۵ ۱۹۴۹: ۶۹). به همین دلیل، وبر معتقد است که در تحقیق واقعیت حتماً باید پیش فرض داشته باشیم (Ibid: 78) و حاصل علی‌کار ما نیز پرسش در باره قانون نیست بلکه در باره روابط علی ملموس است. (الکساندر،^۶ ۱۹۳۸: ۳۰). از آنجا که واقعیت از نظر عمق و گستره بی‌نهایت است و محقق باید اقدام به گزینش مسئله مورد نظر خود کند، این سؤال مطرح

1. Intuition
2. Huff
3. Ideography
4. Nomothetic
5. Weber
6. Alexander

می‌شود که کدام ملاک‌های ارزشی‌اند که آنچه را که ما مایل به دانستن‌شان هستیم تعیین می‌کنند؛ پاسخ به این سؤال را نمی‌توان فقط با اظهار این نکته داد که در علوم اجتماعی به دنبال روابط و قوانینی هستیم که همچون علوم طبیعی به طور منظم رخ می‌دهند؛ و اینکه تدوین قوانین مستلزم نظم تجریدی خاصی است که از واقعیت پیچیده به دست می‌آید و بدین ترتیب، هر واقعه‌ای که تحت این قانون قرار نگیرد به عنوان پدیده‌ای اتفاقی که از نظر علمی بی‌اهمیت است نگریسته می‌شود. به زعم «گیدنز»، سرتاسر زندگی ماکس وبر مصروف روشنگری در این باره بوده است و در همین زمینه، گیدنز از قول وبر دو مفهوم سرمایه‌داری غربی و عقلانیت را مطرح می‌کند که دست‌کم برخی جوانب آنها هیچ‌گاه تحت اصول قانونی عام قرار نمی‌گیرند. بر عکس، آنچه این مفاهیم را برای ماکس وبر برجسته کرده همانا یگانه بودن آنهاست (گیدنز،^۱ ۱۹۹۶: ۱۳۸). چنین کار بزرگی که ماکس وبر انجام می‌دهد دو موضوع ایده‌نگاری و قانون‌سازی را در مقابل یکدیگر قرار نمی‌دهد. مثالی را «سون الیاسون»^۲ در باره «هگل و مارکس» متذکر می‌شود که بر یکدیگر منطبق می‌شوند؛ یعنی که معنای تاریخی در مورد آنان به صورت یک طرح توسعه‌ای ظاهر می‌شود (الیاسون،^۲ ۲۰۰۲: ۹)؛ بنابراین، تفاوت بین علوم طبیعی و علوم اجتماعی از نقطه نظر تفکیک بین دانش «قانون‌گذارانه»^۳ و دانش «ایده‌نگارانه»^۴ تفکیک مطلق نیست. مثال مربوط به گزینش سرمایه‌داری و عقلانیت برای پژوهش، این موضوع را برای ما آشکار می‌سازد که تبیین علی فقط از راه دسته بندی وقایع و تحت قوانین عام حاصل نمی‌شود و در نتیجه، اینکه واقعه تصادفی نیز از نقطه نظر یک قانون مشخص می‌تواند به همان اندازه در اعقاب علی خود ردیابی شود. این را نیز اضافه می‌کنیم که خود تبیین علی فقط بخشی از واقعیت را تضمین می‌کند و قادر به پرده‌برداری از تمام آن نیست. اصولاً در زمینه‌های مطالعه فرهنگی وبر معتقد است که فرهنگ همواره از زاویه‌ای خاص دیده می‌شود و نمی‌توان آن را به طور عام نگاه کرد؛ یعنی مثلاً نمی‌توان گفت که چون پدیده‌ای واجد ارزش است، پس فرهنگ است؛ خیر، بلکه باید گفت که چون کسانی آن را ارزشمند می‌دانند، پس فرهنگ است. در نتیجه، فرهنگ از نقطه نظر خاص نگریسته می‌شود، مثل فاحشه، دین، پول (وبر، ۱۹۴۹: ۸۱).

در باره تبیین علی وقایع اجتماعی لازم است که به این موضوع نیز پردازیم که اگر وبر معتقد به استفاده از تبیین علی در هر دو قلمرو طبیعی و اجتماعی است آن را بر اساس یک تفکیک بین قلمروهای مورد بحث امکان‌پذیر می‌داند. این نکته‌ای است که ماکس وبر در نقد «استاملر» متذکر می‌شود. در باره تفاوتی که بین علم طبیعی و

1. Giddens
2. Eliaeson
3. Nomothetic
4. Ideographic

اجتماعی وجود دارد، ما معمولاً به موضوع «معناداری» پدیده اجتماعی اشاره می‌کنیم و آن را وجه تمایز دو قلمرو مزبور می‌دانیم؛ اما موضوع مهم‌تر آن است که در واقعه اجتماعی، معنا به همراه انگیزه و مقصد مورد توجه قرار می‌گیرد، این موضوع وقتی حائز اهمیت بیشتر می‌شود که بدانیم قلمرو علوم طبیعی نیز واجد معناست و می‌توان به واقعه طبیعی معنایی نسبت داد. مثلاً معنایی که آدمی از لحاظ دینی به واقعه‌ای طبیعی مربوط می‌کند یا به گفته ماکس وبر معنای پارس کردن سگ رابینسون کروزوئه هنگام نزدیک شدن گرگ (هاف^۱، ۴۷). کنش انسانی در قیاس با واقعه طبیعی از ابهام کمتری برخوردار است و کمتر نامعقول^۲ است اما درک عاقلانه بودن کنش انسانی با کشف انگیزه صورت می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، آنچه بین علوم طبیعی و علوم اجتماعی اختلاف پدید می‌آورد، انگیزش‌ها و مقاصدی است که به واقعه طبیعی یا هر فرایند غیر زنده دیگر نسبت داده نمی‌شود؛ بنابراین، به جنبه خاصی از دیدگاه وبر می‌رسیم که مفهوم اصلاح شده‌ای به نام «تفسیر علی»^۳ است. تشریح یا تبیین کنش انسانی همانا تفسیر معنا با تدارک انگیزه است. شکل‌گیری انگیزه با مجموعه‌ای از دلایل و مقاصد همراه است و این معیاری است که ما را به تحقیق کیفی می‌رساند. به همین دلیل ملاحظه می‌کنیم که «برایان ترنر» جامعه‌شناسی ماکس وبر را «جامعه‌شناسی انگیزه‌ها» می‌نامد (ترنر، ۱۳۷۹: ۳۱).

برای اینکه بعد جامعه‌شناسانه انگیزه‌ها در تفسیر علی حفظ شود به این نکته اشاره می‌شود که در تفسیر کنش انسانی بر اساس انگیزه‌ها، به تخمین و برآورد مبادرت می‌ورزیم؛ به عبارت دیگر، هیچ‌گاه کنش یک فرد واحد مورد نظر جامعه‌شناس نیست بلکه معدل کنش‌های افراد در تفسیر وارد می‌شود. این نکته ما را به ساخت «تیپ‌های ایده‌آل»^۴ یا انواع ذهنی در اندیشه ماکس وبر رهنمون می‌شود که بحث آن را به فرصت دیگری وا می‌نهمیم. به اعتقاد ماکس وبر نیل به نظریه جامعه‌شناختی از طریق ساخت تیپ‌های ایده‌آلی انجام‌پذیر خواهد بود و علاوه بر آن لازم است که به سنخ‌شناسی‌های دقیق‌تر و عام‌تر در روابط اجتماعی مبادرت بورزیم (ترنر^۵، ۱۹۹۳: ۲۱۴).

این دو اقدام، ما را در ساخت نظریه یاری خواهند کرد؛ زیرا که در غیر این صورت، در دام روش‌های طبیعی گرفتار خواهیم شد و برای ایده‌هایی مثل سرمایه‌داری یا فئودالیسم قائل به قانون خواهیم شد که البته از نظر ماکس وبر مورد تردید است (همان). آنچه از نظر وبر اهمیت دارد اتخاذ یک روش‌شناسی تفسیری برای درک معنای کنش اجتماعی است تا از تعبیری مثل «قوانین» تغییر اجتماعی یا فرایندهای اجتناب‌ناپذیر در تاریخ پرهیز بنماییم

1. Huff
2. Irrational
3. Causal Interpretation
4. Ideal Type
5. Turner

(همان). این مفاهیم و نظریه‌ها در بهترین حالت ابزارهای اکتشافی‌اند که چارچوب‌های تجربی را برای تفسیر فراهم می‌سازند. ماکس وبر البته علاقه‌مند به درک گرایش‌های احتمالی، امکان‌های تحولی و مراحل تاریخی بود، اما این قبیل مفاهیم به زعم «ترنر» از ایده‌ای مثل مراحل اجتناب‌ناپذیر تاریخ از برده‌داری به زمین‌داری و از آنجا به سرمایه‌داری خیلی فاصله گرفته‌اند (همان).

در همین زمینه، شخص وبر اظهار می‌دارد که آنچه محدوده علوم را مشخص می‌کند؛ ارتباطات متداخل مفهومی^۱ مسائل است و نه اتصالات متداخل واقعی^۲ مسائل است (وبر، ۱۹۴۹: ۶۸).

به منظور حفظ «دقت» در مسئله مورد پژوهش، وبر یادآور متکثر بودن ابعاد واقعیت شده و سپس داشتن آمادگی قبلی را برای رو به رو شدن با آن لازم می‌داند. به عقیده وبر، «وقتی می‌خواهیم به تأمل در باره حیات پردازیم همواره کثیری از وقایع بر ما ظاهر، و مانع از تمرکز ما بر پدیده‌ای خاص می‌شوند. حتی ملاحظه دقیق یک پدیده منفرد نیز دچار همین سرنوشت می‌شود و ما را با شمار بی‌پایان وقایع رو به رو می‌سازد. اصولاً واقعیت نهایی ندارد و نمی‌توان برای آن پایانی متصور بود. در باره یک عمل مبادله، به محض آنکه بکوشیم تا توصیف جامعی از تمامی اجزاء ویژه آن بدهیم چیزی در باره اینکه آن را به نحو علمی تبیین کند نگفته‌ایم (وبر، ۱۹۴۹: ۶۸). می‌توان از مثال وبر نتیجه گرفت که مطالعه جامع واقعیت، امکان‌پذیر نیست و ما حتماً باید با «پیش فرض»^۳ به سراغ مطالعه پدیده اجتماعی برویم تا وجهی از این پدیده کثیرالوجوه را بررسی کنیم. «الدridge»^۴ در اثر خود که در باره آراء ماکس وبر و دیدگاه تفسیری وی است در همین زمینه اظهار می‌دارد که پیش‌فرض‌ها گزینش برخی جوانب خاص در جهان اطراف ما هستند که به هر حال یا پیچیده‌اند یا ارزش مطالعه دارند (الدridge، ۱۹۷۰: ۱۲). وی می‌گوید سمت و سوی علاقه دانشمند اجتماعی عنصری از ذهنیت را در ابتدای اقدام علمی او وارد می‌سازد (همان). به همین خاطر است که وبر اظهار می‌دارد، هیچ تحلیل علمی عینی از فرهنگ یا از پدیده اجتماعی وجود ندارد که از دیدگاه یک جانبه و خاص مستقل باشد که بر طبق آنها — آشکارا یا ضمنی آگاهانه یا ناآگاهانه — گزینش، تحلیل و در جهت مقاصد تفسیری سازماندهی شده باشند (همان). بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که داشتن «پیش فرض» در مطالعه پدیده اجتماعی تا چه حدی از اهمیت برخوردار است؛ زیرا که همین پیش‌فرض‌ها ما را با نقطه نظرات خاص و یک‌جانبه رو به رو و چالش با آنها سرانجام به تفسیر پدیده اجتماعی هدایت می‌کند که از آنجا به یک تحلیل علمی و عینی^۵ از واقعیت می‌رسیم.

1. Conceptual
2. Actual
3. Presupposition
4. Eldridge
5. Concrete

در نقد دیدگاه وبر چنین اظهار می‌شود که کاربرد این شیوه در تحلیل پدیده‌های ساده تناسب دارد اما در مورد پدیده‌های پیچیده خطرناک خواهد بود (همیلتون^۱، ۱۹۸۶: ۶۸). به عنوان مثال، می‌توان گفت که: «آتش علت وحشت مردم است» اما در مورد جنگ جهانی اول، چنین شیوه‌ای تناسب ندارد. در مورد رابطه بین پروتستانتیسم و سرمایه‌داری که یک فرایند پیچیده و چندگانه است فقط به واسطه تحلیل کنش در باره رده متکثری از عاملان می‌توان به تحلیل آن پرداخت؛ به عبارت دیگر، بپذیریم که مثلاً زمینه‌های فکری، سیاسی، کلیسایی، اقتصادی و نیز نخبگان در رویداد سرمایه‌داری دخالت داشته‌اند. اما سخن وبر حاکی از فعالیتی محققانه است که پژوهشگر را از تشتت و تصمیمات اشتباه بر حذر می‌دارد و سرانجام او را از گمراهی دور می‌کند. امر پژوهش نیازمند تحدید و تعیین چارچوب‌هاست. اگرچه به زعم برخی نویسندگان، شخص وبر در تمامی زمینه‌هایی که به آنها پرداخته، صلاحیت نداشته است (پارسونز^۲، ۱۹۵۸: ۱۵). نظیر مطالعه در باره چین و هند، اما در عین حال، وی توانست در باره سنت پژوهش دقیق تجربی که تا زمان وی در هاله تردید قرار داشت، خطوط گسترده‌ای از تمایزات تجربی را مستقر سازد. این مسیرها توانستند مستقیماً برحسب چارچوب تجربی که وی با آنها کار می‌کرد تفسیر شوند (Ibid).

جامعه‌شناسی تفسیری

همان طور که قبلاً متذکر شدیم، جامعه‌شناسی نباید با تصویربرداری از روش علم طبیعی به مطالعه کنش انسانی از بیرون پردازد. بلکه این علم باید آن معانی را که افرادی در هنگام مبادرت به انجام عمل در نظر دارند به رسمیت بشناسد؛ بنابراین، جامعه‌شناسی با کنش‌های معنادار سروکار دارد. ساخت‌های تیپ ایده‌آل به جامعه‌شناس کمک می‌کنند تا به تفسیر پردازد و این کار را از طریق تبیین علی انگیزه‌های عامل به انجام برساند. می‌توان چنین اظهار داشت که دست یافتن به وضوح و روشنی و مدارک اثبات‌پذیر وظیفه تفسیر است (صدارتی، ۱۳۷۶: ۳۴). به عبارت دقیق‌تر، تفسیر، انتساب معنی به کنش‌ها و انگیزه‌هاست و این کار با استفاده از بناهای نظری صورت می‌پذیرد (ابرکرومبی^۳ و دیگران، ۱۹۸۸: ۸۵-۸۶) به زعم ماکس وبر، جامعه‌شناسی، نیازمند فهم کنش انسانی است و این امر روشی تمام عیار در جامعه‌شناسی است. گاهی فهم کنش انسانی با یک توصیف ساده امکان‌پذیر است اما گاهی نیازمند «تفهم تفسیری» است (دیکشنری آکسفورد...، ۱۹۸۸: ۳۲۶-۳۲۷). توضیح این مطلب در ادامه مقاله

1. Hamilton

2. Parsons

3. Abercrombie and others

می‌آید. وبر اظهار می‌کند که تفسیر یا به عنوان امر کمکی^۱ عمل می‌کند تا جایی که به شناسایی و تشخیص اجزای علی متشکله در یک واقعه تاریخی می‌پردازد. به عکس، تفسیر می‌تواند منبع هدایت و جهت‌گیری باشد، مادامی که محتوای یک موضوع را با توجه به روابط احتمالی‌اش با ارزش‌ها در نظر بگیرد. وی در ادامه بیان می‌کند که تفسیر از نوع اخیر «وظیفی» را برای جریان علی تاریخی ارائه می‌کند و از این رو، پیش فرض آن است (وبر ۱۹۴۹: ۱۶۰). در این تفسیر، «مفاهیم ارزشی» ساخته می‌شوند، مثل مفهوم فرهنگ خاص مردم یا یک نسل، مفهوم اسلام یا مسیحیت، مفهوم آلمان یا ایران و... که همگی در ارتباط با ارزش‌ها شکل می‌گیرند و موضوعات پژوهشی را به وجود می‌آورند. این فرایند در جریان پدیده اجتماعی صورت می‌گیرد و امر تفسیر به ایضاح پدیده کمک می‌کند. بدین ترتیب، به «تفسیر علی» می‌رسیم. اما زمانی که از پیش پاره‌ای ارزش‌گذاری‌ها را به ارزیابی علمی تحمیل نماییم (مثل محتوای فکری کتاب سرمایه، اثر مارکس) و هنجارها را به حساب آوریم آنها لزوماً در هدف تفسیر ما دخالت ندارند؛ زیرا در تفسیر، ارزیابی فرهنگی مورد نظر است و نه هنجارها؛ بنابراین، باید گفت که چنین تحمیل ارزش‌ها و هنجارها تماماً در ورای حوزه «تفسیر» قرار می‌گیرند (ایبید، ۱۴۴)؛ به عبارت دیگر، به جای ارزیابی علمی ارزش‌ها، این هنجارها هستند که مورد توجه قرار گرفته‌اند و در واقع، خود واقعیت از طرف تفسیر کننده آن ارزش‌گذاری شده است که البته با روند تفسیر فاصله زیادی دارد.

ماکس وبر مکرراً روش پوزیتیویست‌ها را در مورد طبقه‌بندی علوم رد می‌کرد و معتقد بود که هر علمی استقلال خود را داراست؛ چرا که از اصول خاص خود پیروی می‌کند و اصول سایر علوم نمی‌تواند الگویی برای علوم اجتماعی باشد. به عقیده وبر، جامعه‌شناسی با درک تفسیر کنش اجتماعی سروکار دارد و بر مبنای همین تعریف است که از آن به عنوان یک علم سخن گفته می‌شود؛ بنابراین، از نظر ماکس وبر موضوع «تفسیر» در جامعه‌شناسی از اهمیت اساسی برخوردار است. چنانکه ذکر شد، وظیفه جامعه‌شناسی درک تفسیری «کنش» اجتماعی است و از این رو، ابتدا به مفهوم کنش اجتماعی می‌پردازیم و سپس درک یا فهم تفسیری را مورد دقت قرار می‌دهیم. به زعم ماکس وبر: یک کردار فقط تا زمانی کنش انسانی تلقی می‌شود که فرد یا افراد عامل به نوعی کنش که دارای معنای ذهنی است دست می‌زنند. اما اصطلاح عمل «کنش» اجتماعی را در مورد فعالیت‌هایی به کار می‌بریم که بر حسب معنا و مقصودی که افراد عامل برای آن قائل هستند با عمل «کنش» دیگر «مرتبط» باشد و بر اساس آن جهت‌گیری شود (وبر، ۱۳۷۶: ۳۳). در این ارتباط، هر کنشی که معطوف به دیگران باشد حتی اگر در زمان‌های مختلف (اعم از گذشته، حال یا آینده) و یا حتی اگر به صورت منفعل بوده باشد، یک کنش اجتماعی

است (وبر، ۱۳۷۴: ۲۵). از نظر ماکس وبر، این «دیگران» ممکن است بسیار متنوع باشند، افرادی آشنا یا غریبه. برای وضوح این امر وبر پول را به عنوان مثال مطرح می‌کند. فرد، پول را در معاملات می‌پذیرد زیرا بر اساس این انتظار عمل می‌کند که تعداد بی‌شماری از افراد که وی هیچ‌آشنایی‌ای با آنها ندارد آن را (پول را) در معامله با او خواهند پذیرفت (همان)؛ بنابراین، انجام معاملات پولی مصداقی از کنش اجتماعی مورد نظر ماکس وبر است. اما از طرف دیگر، هر کنشی ضرورتاً اجتماعی نیست، مثلاً رفتار با موضوعات غیرجاندار یا رفتار مذهبی زمانی که صرفاً به تأمل و عبادت در انزوا مربوط باشد، دارای جنبه اجتماعی نخواهد بود (همان). کنش اجتماعی بر اثر تماس صرف افراد حاصل نمی‌شود. مثلاً تصادف دو نفر دو چرخه سوار یک واقعه اجتماعی نیست اما رفتار آنان هنگامی که حاکی از تلاش برای جلوگیری از تصادف باشد یا رفتاری که پس از وقوع تصادف به صورت پرخاش یا حل مسالمت‌آمیز مسئله بروز کند، یک کنش اجتماعی است. همچنین کنش همسان یک کنش اجتماعی نیست. رفتار آدمی در برابر طبیعت، مثلاً زمانی که همگان برای محافظت خود از باران چترهای‌شان را باز می‌کنند (همان، ۲۶). سرانجام آنکه کنش اجتماعی بر اثر صرف حضور فرد در جمعیت بروز پیدا نمی‌کند یا آنکه دست کم تشخیص آن به سهولت امکان‌پذیر نیست. بروز برخی رفتارها در حین حضور در جمع آسان می‌شود اما بروز برخی دیگر مشکل می‌شود. در اینجا مرز بین کنش اجتماعی و غیر اجتماعی، کار چندان آسانی نیست و به زعم وبر، نشان دادن یک رابطه پرمعنی بین رفتار فرد و شرکت وی در ازدحام غالباً غیر ضروری است؛ بنابراین، وبر اعلام می‌دارد که نمی‌توان کنش را فقط به این خاطر که حاصل تأثیر ازدحام است اجتماعی نامید (همان: ۲۷). در اینجا وبر از عوام‌فریبی و تقلید یاد می‌کند که ممکن است (در مورد عوام فریبی) توده‌های پیروی‌کننده به درجات مختلف متأثر از واکنش‌های معناداری بشوند که حاصل کثرت افراد است؛ یا (در مورد تقلید) اگر صرف تقلید کردن واکنشی باشد که هیچ توجه معناداری به شخص مورد تقلید ندارد، به طور اخص یک کنش اجتماعی به حساب نمی‌آید (همان: ۲۷). در نتیجه، وبر به سخن اصلی خود باز می‌گردد، مبنی بر اینکه به صرف این واقعیت که شخصی راه‌هایی را که دیگری یاد گرفته است به کار بگیرد نمی‌توان کنش وی را اجتماعی خواند. در اینجا وبر کنش فرد را به شکل علی و نه معنی‌دار، تعیین‌شده از سوی دیگران می‌داند (همان). رفتارهایی که در اثر مد بودن، سنتی بودن، نمونه بودن، وجهه اجتماعی داشتن و نظایر اینها تقلید می‌شوند در نقطه نامعینی از مرزهای کنش اجتماعی قرار دارند و نیز اغلب ناخودآگاه‌اند. در این قبیل رفتارها در سطح عینیت، همیشه امکان تمیز صرف «نفوذ» و «معنادار بودن» وجود ندارد. اما از نقطه نظر مفهومی تمیز نهادن بین این دو، امری اساسی است (همان). البته جامعه‌شناسی محدود به مطالعه کنش اجتماعی نمی‌شود، اما در جامعه‌شناسی تفهیمی، این امر یک موضوع اساسی است تا به لحاظ علمی معلوم شود

که منظور از کنش اجتماعی چیست. انواع رفتارها اگر فقط حدی از مفهوم کنش اجتماعی را دارا باشند، قابل مطالعه در حیطه جامعه‌شناسی تفهمی خواهند بود.

تفهم تفسیری

اهمیت تفهم از آنجا است که برای تفسیر حالات و شرایط ذهنی افراد مورد مطالعه، افقی را پیش روی محقق می‌گشاید؛ بنابراین، تفهم در حکم یک ابزار تحقیق ظاهر می‌شود که لزوم خود را در قلمرو جامعه‌شناسی نشان می‌دهد. تفهم در عرصه حیات اجتماعی این امکان را به وجود می‌آورد که دریابیم چرا یک الگوی رفتاری معین همواره تکرار می‌شود (وبر، ۱۳۷۶: ۲۱). تفهم به عنوان ابزار تحقیق جامعه‌شناختی، امکان پدیداری بینشی را فراهم می‌سازد که بسیار عمیق‌تر از داده‌های آماری است (همان: ۲۰). اگر علوم اجتماعی به دنبال دستیابی به قوانین است باید از طریق فهم معانی اعمال کنش‌گران به هدف خود برسد؛ چرا که عرصه علوم اجتماعی نمی‌تواند همچون علوم طبیعی که به صرف مشاهده امر بیرونی به قانون دست می‌یابد، حرکت‌های جمعی را دریابد. وبر اذعان می‌کند که تفهم یک امر ذهنی است و باید وجهی از عینیت را در خود داشته باشد و در غیر این صورت، از نوع تفاسیری که در علوم طبیعی بیان می‌شوند ناقص‌تر خواهد بود. برای رفع این نقیصه، وبر پیشنهاد می‌کند که به منظور نیل به تفهم از دو نوع تفسیر استفاده شود: اول، تفسیری که «به لحاظ معنایی رسا» است، یعنی تفسیری که دلایل کافی برای توضیح نوع خاصی از رفتار را به دست می‌دهد و دوم، تفسیری که «به لحاظ علی رسا» است و این تفسیر زمانی صورت می‌گیرد که احتمال تکرار یک پدیده در شرایط مشابه به طور تجربی محقق شود (همان: ۲۲). از طریق این دو نوع تفسیر می‌توان به درک «ذهنی» و «همدلانه» کنش دست یافت. با دارا شدن دو نگرش ذهنی و همدلی دو نوع تفهم به دست می‌آید:

۱. «تفهم بالفعل»^۱ زمانی که براساس مثال ماکس وبر، شخصی برای بستن درب، دستش را به طرف دستگیره می‌برد؛
۲. «تفهم تبیینی»^۲ زمانی که برای کشف انگیزه‌های کنشی که هم اکنون مشاهده شده است، تلاش می‌کنیم. تفهم تبیینی در شرایطی پدید خواهد آمد که مشاهده‌گر برای برقرار کردن رابطه‌ای معنادار میان انجام عمل و انگیزه نهفته در آن بتواند خود را به لحاظ ذهنی و عاطفی در همان وضع قرار بدهد؛ البته با علم به اینکه خود وی در شرایطی همانند به گونه مشابهی رفتار خواهد کرد.

1. Actual understanding
2. Explanatory understanding

نتیجه‌گیری

درک ذهنی کنش، خاص علوم اجتماعی است و از این طریق می‌توان جمع‌ها را مورد بررسی و تحقیق قرارداد؛ به عبارت دیگر، برای شناخت جهان اجتماعی باید از طریق شناخت کنش‌های فردی وارد شد و حتی در صورت لزوم کنش اشخاص حقوقی نظیر بنگاه‌ها، اتحادیه‌ها و سازمان‌های اقتصادی را چونان کنش فردی مورد دقت قرار داد. این سخن البته مکتب تفهیمی را تا حدی به «مکتب کارکردی» نزدیک می‌سازد اما آنچه مکتب تفهیمی را از سایرین جدا می‌کند دسترسی به درک ذهنی کنش‌گران است، چیزی که در علوم طبیعی قابل دستیابی نیست؛ به عبارت دیگر، در مطالعه سازمان‌ها، اگر به شیوه کارکردی وارد شویم نخواهیم توانست درکی از رفتار عاملان داشته باشیم، چنانچه یک فیزیکدان نخواهد توانست به درک سلولی در مطالعه بدن آدمی برسد، بلکه آنچه فیزیکدان بدان می‌رسد دریافت روابط کارکردی و سپس ارائه قواعد مربوط به رخدادهای آن است (وبر، ۱۳۷۴: ۱۷). به همین ترتیب، می‌توان نسبت به فونکسیونالیست‌ها قضاوت کرد. چنان که وبر می‌پذیرد که چارچوب کارکردی که آن را با عنوان کلی مکتب «ارگانیک جامعه‌شناسی»^۱ نام می‌برد برای توضیح علمی و جهت‌گیری موقتی مفید است و حتی اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. اما در عین حال، وی هشدار می‌دهد که خطرناک خواهد بود اگر ارزش شناختی آن بیش از اندازه بها یابد (همان : ۱۶). جامعه‌شناسی تفسیری می‌تواند از صرف نشان‌دادن روابط کارکردی و قواعد (قوانین یا همگونی‌ها) فراتر رفته و چیزی را کسب کند که هرگز در علوم طبیعی قابل دستیابی نیست (همان : ۱۷). در علوم اجتماعی با پدیده ذهنی سروکار داریم و به درک هم‌دلانه‌ای مبادرت می‌ورزیم که از علوم طبیعی متفاوت است؛ بنابراین، به منظور تحلیل پدیده اجتماعی باید بنیان ذهنی آن را قابل درک بسازیم که در اینجا به موضوع تفسیر می‌رسیم؛ به عبارت دیگر، جامعه‌شناسی به عنوان علمی تلقی می‌شود که علاقه‌مند به درک تفسیری، کنش اجتماعی و به دنبال آن، علاقه‌مند به «تبیین علی» جریان کنش و نیز نتایج آن است. به دنبال این درک تفسیری، جامعه‌شناسی البته مطالعه مجموعه‌هایی مثل دولت، اتحادیه‌ها، احزاب و غیره را به انجام می‌رساند، اما همه سخن در این است که مجموعه‌ها، نتایج و گونه‌های سازمانی‌ای محسوب می‌شوند که کنش‌های خاص فرد آدمی آن را به وجود آورده است؛ چرا که همین کنش‌های فردی به مثابه عامل‌هایی هستند که کنش را صورت می‌دهند؛ یعنی کنشی که به لحاظ ذهنی قابل فهم است.

گاهی در باره تفاوت بین علوم طبیعی و فرهنگی بر «غیر قابل پیش‌بینی بودن» علوم فرهنگی و علوم اجتماعی تأکید و یادآوری می‌شود که لازم است با آن رو به رو شویم و با رشد علوم اجتماعی و فرهنگی بر این پیش‌بینی‌ناپذیری غلبه کرد؛ و به عبارت دیگر، باید

سعی کنیم تا رفتار فرد را قابل پیش بینی کنیم. چنانکه در این مقاله ذکر شد، به نظر ماکس وبر وظیفه جامعه‌شناسی اساساً مطالعه پدیده‌های منفرد و یگانه است و پدیده‌هایی مثل «عقلانیت» و «سرمایه‌داری» هیچ‌گاه قبلاً در تاریخ رخ نداده بوده‌اند و این پدیده‌های منحصر به فرد در زمانه ماکس وبر و ازسوی وی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. ویژگی‌های دو پدیده مذکور هیچ‌گاه از تصمیم‌ها و قوانین کلی استنتاج نشدند. وبر در پاسخ‌هایی روش‌شناختی که به نیز می‌دهد، همین مسئله را مطرح می‌کند. رویدادهای فردی از قوانین عام به دست نمی‌آیند همان‌طور که فرمول‌های قانون‌شناختی علم مکانیک نمی‌تواند پیش‌بینی کند که یک سنگ در حال سقوط به چند تکه خرد خواهد شد (صدری، ۱۳۸۶: ۱۷۴). بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که مطالعه وقایع منفرد و درک روابط آنها ما را به «قانون» می‌رساند و این دستاورد از طریق درک تفسیری واقعه یگانه و منفرد حاصل می‌شود. با قبول دیدگاه تفهیمی و اندیشه ماکس وبر ما در برابر جهانی از وقایع قرار می‌گیریم که در صورت دقت می‌تواند مکشوف شود و به میزان معرفت و آگاهی ما بسیار بیفزاید. در این روش، البته به آن نتایج سطحی نمی‌رسیم که داده‌های اجتماعی قابل بررسی را همچون جوشیدن آب در دمای صد درجه می‌نگرد و موارد غیر از آن را به عنوان چیزهای غریب و بی‌اهمیت^۲ (وبر، ۱۹۴۹: ۷۳) کنترل می‌کند تا مطالعه مخدوش نشود؛ چرا که آنها با ساختار قانون تناسب نمی‌یابند (همان). در جامعه‌شناسی تفهیمی وقایع منفرد به اندازه وقایع تکراری و حتی بیش از آنها اهمیت دارند و اتفاقاً وقایع نوع نخست از سوی جامعه‌شناسی تفهیمی مورد توجه قرار گرفته‌اند. اگر صرفاً روش‌های پوزیتیویستی به کار می‌رفتند، هیچ‌گاه جامعه‌شناسی نمی‌توانست به طور عینی به این نکته تفتن یابد که مبانی فرهنگی قادر به تکان‌های اساسی در بنیان‌های اقتصادی‌اند.

مطالعاتی که تفسیر پدیده اجتماعی و نیز ارزش‌ها را مورد غفلت قرار می‌دهند، گاهی مسئله «دقت» را پیش می‌کشند. اینان به علت نادیده انگاشتن این نکته که ارزش‌های خاص موجب بروز واقعه‌ای معین شده‌اند، سعی در حل مشکل دقت از راه‌های اثباتی و علوم طبیعی دارند. حال آنکه، تفسیر کنش با توجه به ارزش‌های خاص فاعلان، فراهم‌کننده دقت در مطالعات اجتماعی است. برای این منظور، البته نوع مثالی به عنوان تئوری به ما کمک خواهد کرد تا در پدیده مورد مطالعه خودمان ملاحظات لازم را پیاده کنیم. بدین ترتیب، موضوع «دقت» با کاربرد ارزش‌ها بنیان ویژه‌ای را می‌سازد که خاص علوم اجتماعی است و از مبانی علوم طبیعی جداست. وقتی علم اثباتی به واقعیات اجتماعی می‌نگرد، به عوضی آشکار کردن آنها، غالباً سعی در پوشانیدن آنها دارد. علم اثباتی که به زعم «هورکهایمر» از بررسی واقعیت‌ها^۳ فراتر نمی‌رود سعی در استفاده از روش‌های کمی در توضیح آنها دارد و

1. Knies

2. Idle curiosity

3. Facts

در نتیجه، این فرایند نمی‌تواند بیش از یک نگاه سطحی به واقعیت اجتماعی باشد (هابرماس، ۱۳۸۴: ۴۹۵). اگر علوم اجتماعی در صدد نیل به دقت در تحلیل‌های خود است، باید ضمن ارج نهادن به ارزش‌های کنش‌گر از طریق تفسیر واقعیت به هدف خود برسد.

منابع

- صدری، احمد (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی روشنفکران ماکس وبر*. ترجمه حسن ابنیکی، تهران: کویر.
- هابرماس، یورگن (۱۳۸۴). *نظریه کنش ارتباطی*. ترجمه کمال پولادی. تهران: مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران.
- سروش، عبدالکریم. *درس‌هایی در فلسفه علم الاجتماع*. تهران: صراط، ۱۳۸۵.
- وبر، ماکس (۱۳۶۷). *مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی*. ترجمه احمد صدارتی. تهران: نشر مرکز.
- وبر، ماکس (۱۳۷۴). *اقتصاد و جامعه*. ترجمه منوچهری، ترابی، عمادزاده، تهران: مولی.
- ترنر، برایان س (۱۳۷۹). *ماکس وبر و اسلام*. ترجمه سعید وصالی. تهران: نشر مرکز.
- Abercrombie, Nicholas, Stephen Hill and Bryan S. Turner. *The Penguin Dictionary of Sociology*. London: Penguin, 1988.
- Alexander, Jeffery C. *Theoretical Logic in Sociology, vol. Three: The Classical Attempt At Theoretical Synthesis: Max Weber*. London: Routledge and Kegan Paul, 1983.
- Boudon, Raymond and Francois Bourricaud; *A Critical Dictionary of Sociology, selected and translated by Peter Hamilton*, London: Routledge, 1989
- Eldridge, J.E.T. *Max Weber The Interpretation of Social Reality*. London: Michael Joseph, 1971.
- Eliaeson, Sven. *Max Weber's Methodologies*. USA: Blackwell, 2002.
- Giddens, Anthony. *Capitalism and Modern Social Theory*. London: Cambridge University Press, 1996.
- Huff, Toby E. *Max Weber and the Methodology of the social sciences*. USA: transaction books, 1948.
- Marshall, Gordon. *Oxford Dictionary of Sociology*. London: 1999
- Parsons, Talcott; *Essays in Sociological Theory, Revised Edition*, Glenkoe, Illinois: The Free Press, 1958.
- Turner, Bryan S. *Max Weber from history to modernity*. London: Routledge, 1993
- Weber, Max. *The Methodology of the Social Sciences*. Translated and Edited by Edward A. Shils and Henry a. Finch. New York: the free press, 1949.